

(نمونه نشر قدیم فارسی)

بفلم سید جمال الدین طهرانی استاد ریاضی و نجوم

حکیم شه مردان رازی - شه مردان پسر ابوالخیر رازی که مفصلاً در گاهنامه امسال بترجمه حالوی اشاره کرده ام از علماء قرن پنجم است که علاوه بر دبیری در علم احکام نجوم براءت داشته و در سال ۵۷۷ هجری قمری میزیسته و بر سه کتاب از مؤلفات وی اطلاع حاصل کرده ام: کتاب روضة المنجمین و نزهت نامه علائی و کتاب بدایع. دو کتاب اول را دیده ام و کتاب بدایع را ندیده ام ولی وصف آنرا مؤلف در نزهت نامه آورده است.

روضه المنجمین - این کتاب فارسی است و در سال ۴۶۶ هجری قمری بنام حکیم علی بن ابراهیم کرمانی تألیف شده و اینک برای نمونه مقداری از آنرا در اینجا می آوریم اول کتاب اینست:

«سپاس و ستایش خدائی را که آفریننده جهانست و روزی دهنده جانورانست خدای بی همتا و بی انبازست دوران آز و از نیازست هر چه خواهد تواند و بودنی و نابودنی داند. او بچیزی و نه چیزی باو ماند و کارها بر پهر و راستگی راند. قادرست که عجزش نیست دانائی که آمد و روزگارش ایست بپنائی که آتش نیست پاکیزه و پاک از همه عیبا از هر چه گویند و گفتند اندر صفت وی. اگر در طاعت و بندگی استطاعت گذاریم عمر بر غم نگذاریم و اگر سوی بی شتایم بهترین مایه و مهترین پایه بیابیم و درود و تحیات فراوان برین عمر ما عبادت و عبادت الصلوة والسلام و بر خاندان و دوستانش صاواة الله علیه و عاویم اجمعین.

(گفتار اندر سبب جمع کردن این کتاب)

واجبست بر خردمندان که در اندرتهای ایزدی نگاه کنند و آفریدهای

گوناگون بچشم خرد به بینند و بداند که نهاد جهان و گردش آسمان و احوال که از تأثیرات ستارگان پیدا می‌آید چگونه است که از دانستن او بمقصود توان رسیدن و چون مدتی مرا پیش آمد از عطلت و بریهوده عمر گذاشتن وجهی دیگر ندانستم جز این کتاب را آغاز کردن اندر علم نجوم هر چند که نه صناعت منست تا مبتدی را فائده تمام بود و پایه و پایه بر نسق همی رود که چون با آخر کتاب رسد نام منجمی بدو افتد و از بعد این هر کتاب که خواهد بیرون هیئت و مجسطی بدان تواند رسید و غرض و مراد خویش از آنجا حاصل گردانیدن و بیشترین سببی اندر جمع این کتاب آن بود که بیشتر تصنیفها که همی بینم آنست که حشو از نکت فزون ترست و این از چند سبب می افتد اولاً آنچه مؤلف دعوی آن میکند که من آنچنان مشروح بگویم که از اصل استاد حاجت نباشد و این محال اندیشه بود چه بر همه حال تا بنیاموزد ضبط آن معنی نتواند کردن . دوم آنکه چون فصلی همی گوید علم خویش اندر آن میانہ عرض کند و پایه خویش بنماید بفرزونی لاجرم خواننده و متعلم ازین باز ماند و بدان نرسد . سیم آنچه هر نوع از چند تصنیف بادست همی آید و بسیاری همی افتد که متعلمی فصلی داند و لکن بوقت حاجت نداند که آن هست یا نه اما شبیه حاصل آید و اما بتکرار حاجت افتد . چهارم آنکه هر فصلی را چیزی بدو بندند آن نامهای مخالف و رایبهای متفاوت و علمهای مشکل تادل تصور شود و طبع خستگی یابد و اگر راه آسانی نمایند خود آن هیچ بکار نیاید و از همه طرفه تر آنست که چون کتابی پارسی کنند گویند از بهر آن بدین عبارت نهادیم تا آنکس که تازی نداند بی بهره نماند پس سخن هائی همی گویند دری ویژه مطلق که از تازی دشوار ترست و اگر سخن های متداول گویند دانستن آسان تر بود . . .

و نیز در محل دیگر این کتاب در باب هفتم فصل دوم در جشنها و رسمهای

پارسیان چنین مینویسد :

« نوروز - هر مزد روز فروردین ماه بود و ابتدا که این رسم نهادن آن بود که نخست . . . کیان از زمین برخاست و چون مردم این دیدند گفتند این روزی نوست و جمشید را بعضی از عرب سلیمان دانند و معنی شید روشنی است و جم نام او . نوروز بزرگ آنچه معروفست آن داند که خسروان چون نوروز بودی بر تخت نشستندی و پنج روز رسم بودی که حاجت مردم روا کردند و عطاهای فراوان دادندی و چون این پنج روزی بگذشتی بپهلو کردن و باده خوردن مشغول شدندی پس این روز ازین سبب بزرگ کردندی و گفته اند که آرزویست که جمشید مردم را بشاره دادی به بیماری و تن درستی و امر زندگی و گویند که هم اندرین روز بود که کیومرث او . . . دیورا بکشت و بسیار گونه گفته اند لکن چون درستی آن ندانم بدین اختصار شد »

و نیز در مقاله پنجم که شامل بیست مسئله عامی است چنین می نویسد که :

« مسئله دوم - نهاد زمین چگونه است ؟ - جواب شکل زمین گردست و فلکها

بدو محیطند و قدرش بر فلک البروج بخردی بقدر قطعه است یا دایره و گردی آن چنانست که از هیچ جانب تفاوت نکند و این نشیبهها و فرازها که در زمین است که ماهمی بینیم باضافت بازمین او را از شکل الخواصش بیرون نبرد چنانکه مثلا خراطی گوئی کند که تمام قطرش يك ارش بود اگر مقدار يك ارزن جایگاهی فزونی دارد و جایگاهی نقصان هیچ يك پیدا نیاید و اثرش تمایذ و آنچه گفتیم که زمین بر فلک البروج قدری ندارد آنست که اگر زمین را قدر بودی دایم يك نیمه از آسمان پیدا نمودی و اختی از آسمان پوشیدی پس چون همیشه يك نیمه از آسمان پیدا بود زیر زمین و يك نیمه فرود زمین معلوم شد که قدری ندارد و جمله زمین بر دو قسمت یکی زیر زمین آب دارد و آبادانی تواند بودن

که از سوی جنوب است و این يك نيمه برترین همچنين بدو قسمت يك نيمه که بامغرب است جمله آب دارد و جانور آنجا نتواند بودن مگر آبی ، این يکربع که ماند بعضی آنست که از سرما درو مقام نشاید کردن که بنزدیک شمال پیوسته است باقی برهفت قسمت کردند و هر یک را اقلیم نام نهادند تفاوت اقلیم تا اقلیمی بقدر نیم ساعت درازی روز بود "

کتابت نسخه اصلیه این کتاب که در حدود ۵۰۰ هجری نوشته شده است و نزد اینجانب است تمام برسم قدیم است یعنی ذالهای معجمه کلمات بصورت خود وحیم ها بجای خود است و مادر این قسمت که نقل کردیم ترکیب و اتصالات را عیناً از روی نسخه نقل نمودیم ولی آنچه در نسخه (کی) بود (که) و آنچه (انج) بود (آنچه) و آنچه (ذ) بود "د" نمودیم .

نزہت نامه علائی - این کتاب را بعد از روضة المنجمین تألیف کرده و بنام علاء الدوله ابو کالیجار نزہت نامه علائی نهاده است و بطرز مجموعه در علوم تدوین شده است و سال تألیف بعد از ۷۷۰ هجری قمری است .
در مقدمه می نویسد که :

" مؤلف و جمیع کتبخانه این کتاب طشهر دان بن ابی الخیر گوید چون مدتی در گرگان و استرآباد بر عطلت بماندم از صناعت خویش و از تصرف دیری استقامت روزگار ناهموار و ناموافق پیش آمد اگرچه اولیاء النعم اعز الله نصرهم از درگاه عالی اعلى الله خداوندیها فرمودند و شفقتها نمودند و پیش خدمت خواندند از آنچه اسباب موانع مستولی بود توفیق مساعدت نمود . از بهر آسایش و تزجیه الایام چند کتاب ساخته ام از آنجملت یکی کتاب البدایع است در خواص و منافع و طبایع و چند علم دیگر که از کتب بسیار برگزیده بودم و جمع کرده پس از بهر آنچه بتازی بود خوانستم تا فایده آن متداول و بیشتر گردد و میان خواص

وعوام عام باشد کتابی ساختم پیرسی دری و بر آن زیادت و نقصان کردم چنانکه
بایست و ترتیب بگردانیدم و از چند نوع دیگر که در آن کتاب نیست در اینجا از
هر یک طرفی در آوردم در دوازده مقاله نهادم اندر دو قسم و لله الموفق . قسم
نخستین در خواص و منافع حیوانات از سباع و وحوش و بهائم و طیور و هوام و حشرات
و اشجار و نبات و اجساد شش مقالت . . .

و نیز در محل دیگر در این کتاب می نویسد که :

« چون مدتی روزگار پیرداختن تألیف این کتاب بر آمد و از زیاده و نقصان
کردن فارغ شده بودم آنرا عدتی و ذخیرتی همی شناختم تا بدان خویشتن را
در مجلس عالی خداوندی امیر اجل مؤید مظفر منصور ملک عادل عضدالدین
علاء الدولة و جمال العلة و فخر الامة شمس الملوك سید الامراء خاصک ابو کالیجار
کرشاسف حسام امیر المومنین اعز الله نصره ابن ملک مازندران امیر مؤید علی بن
شمس الملوك فرامرزن ملک العادل علاء الدولة محمد بن دشمنزیار رضی الله عنیم
و قدس ارواحهم عرضه کنتم و عذر تقصیر و تأخیر خدمت ناپیوستن نموده باشم
از بهر ترتیب و بزرگ داشتن این کتاب را زهت نامه علائی نام نهادم »

و نیز در محل دیگر در کتاب ایوان مدائن می نویسد که :

« دیگر ایوان مدائن کسری را بعد و اندک روز بر آید و طول مد ارش و پنجاه
ارش پهنا و ازین بيفزايد و کمتر نیست اکنون استادی درین طاق زدنت که
چگونه بهم آورد و آن استاد که این عمارت همی کرد چون دیوارها تمام بر آورد
و بجای خم رسانید اندازه ارتفاع آن بالبرشعی گرفت و در حقه نهاد و بهر
کرد و بخزانه دار شاه سپرد و روی در کشید و پنهان شد و چندانکه ارا طلبیدند
باز نیافتند تا از بعد از دوسه سال باز آمد و پیش شاه رفت و گفت بفرمای تا
حقه که بهر من خزینه دار را سپرده ام بیاورد که آن اندازه و قامت دیوار

ها است چون می‌آوردند پیمودند چند ارش از اندازه کمتر بود دیوارها از آنچه دیوارها در این مدت فرو نشسته بود گفت اکنون ازین عیب ایمن شدم و پایه‌ها قرار گرفت باکی نیست و او را بدان پسندیده داشتند و تمام کرد و از جمله عجائب آنست که گویند بوقت ولادت پیغمبر مصلی اللعنه و سلم اختی از شرف آن ایوان بی‌موجبی و سببی ظاهر که دانستند یفتاد والسلام «

از کتاب نزهت نامه علائی نسخه ناقصی در کتابخانه مجلس موجود است

« سفینه صائب »

مولوی معنوی

در این خانه نمی‌یابم کسی را تو هشیاری درآ شاید ییابی
 همین دانه که مجلس از تو بر پاست نمیدانم شرابی یا کبابی
 مثال برق کوتاه خنده تو ازان مجوس ظلمات سجایی
 آنکه چون ابر خواند کف ترا کرد پیداد بر خرد مندی
 او همی گرید و همی بخشد تو همی بخشی و همی خندی

ای دل من باده بخور فلش فاشم انسان حد نرسدت چو تو بی حد شدی
 در این دل موجه دارم سرغواص میخارم ولی کودمان فهمی سزاوار گهر باری
 درد و چشم من نشین ای آنکه از من برتری تا قمر را و نمایم کز قمر روشن تری
 وقت لطف ای شمع جان مانند مومی نرم نرم وقت ناز از آهن و فولاد تو آهن تری
 چون فلک سرکش مباش ای نازنین کز بار او نرم گردی چون زمین گراز فلک تو سن تری

وله

اگر تو همراه بلبل زمهر گزاری تو خازن همه گل بین چه بهر گل زاری